



نبرد سرنوشت؛

در گفتگو با خیابان

مجموعه پیام‌های تبیینی پیرامون
جنگ دوم اسرائیل و آمریکا با ایران





 payamenehzat.ir

 @ paiaamenehzat

فهرست

پیام اول	۴	مطالبه خیابانی مردم تعیین نهایی وضعیت خواهد بود.
پیام دوم	۵	ملاک برای مطالبات خیابانی مفاد تصریح شده در بیانیه شعام است.
پیام سوم	۶	در صورت عدم لحاظ واقعیت‌های میدان و مذاکره، خیابان دچار سرخوردگی خواهد شد.
پیام چهارم	۷	مطالبه حداقلی نمی‌تواند مشیت مذاکره‌کنندگان را پر کند.
پیام پنجم	۸	مقایسه هیئت مذاکره‌کننده فعلی با تجربه برجام مطابق با واقعیت‌های صحنه نیست.
پیام ششم	۹	شواهد متعدد نشان‌دهنده هماهنگی بین میدان و هیئت مذاکره‌کننده است.
پیام هفتم	۱۰	طرح بی‌حساب مطالبات زیرساخت هرگونه روایت پیروزی را از بین خواهد برد.
پیام هشتم	۱۱	القای بدبینی موجب دلسردی مردم و خلوت‌شدن تدریجی خیابان خواهد شد.
پیام نهم	۱۲	شرایط اخیر، فرصت بسیار مناسبی برای نهادینه‌کردن در رشد مطالبه‌گری در جامعه است.
پیام دهم	۱۳	نحوه مطالبه نباید به سمت شخصی‌سازی برود.
پیام یازدهم	۱۴	گفتگوی دائمی هیئت مذاکره‌کننده با مردم موجب تنظیم هوشمندانه مطالبات خواهد شد.
پیام دوازدهم	۱۵	تنظیم و میزان کردن بین خیابان و دیپلماسی یک میز دوطرفه است.
پیام سیزدهم	۱۶	نظرات رهبر معظم انقلاب، فصل‌الخطاب تمامی تفاوت‌ها میان مطالبات مختلف جامعه است.
پیام چهاردهم	۱۷	ارجاع مسائل کلان و حساس به رهبری، پادزهر شایعات دشمن و رمز پیروزی امت اسلامی است.

مطالبه خیابانی مردم تعیین نهایی وضعیت

خواهد بود.

مردم فعال در خیابان‌ها، پشتیبان و بلکه پیشرانی قدرت‌ساز برای تصمیم‌گیران کشور و نیروهای مسلح در جنگ تحمیلی سوم هستند. حوزه اثرگذاری حضور خیابانی ملت ایران تا اندازه‌ای است که رهبر انقلاب در اولین پیام خود تأکید داشتند که طی روزهایی که رهبر انقلاب به شهادت رسیده بودند، «این شما مردم بودید که کشور را رهبری و اقتدار آن را ضمانت کردید»؛ بنابراین



حضور خیابانی مردم و مطالبات آنها، می‌تواند مستقیماً منجر به مدیریت تحولات جنگ شده و سرنوشت کشور را جهت‌دهی کند، همان‌طور که طی حدود ۱۰ روز شهادت رهبر انقلاب، خیابانی به مرکز فرماندهی جنگ تبدیل شده بود و شعارهای آن، تصمیمات اتاق جنگ ایران را جهت‌بخشی می‌کرد. اما دوران جنگ، فراز و نشیب‌هایی دارد و آستانه تحمل دولت‌ها و ملت‌ها نیز در آن سنجیده می‌شود. اینکه چه آینده‌ای در انتظار ماست و سرنوشت این جنگ چه خواهد شد، مستقیماً به مطالبات خیابانی ملت ایران بستگی دارد، زیرا فرایند تصمیم‌گیری تصمیم‌گیران کشور در سطوح حساس و راهبردی، کاملاً متکی بر کیفیت اعلام آمادگی ملت ایران است که آنها چه می‌خواهند و در مسیر خواسته‌شان، تا کجا و چگونه مقاومت می‌کنند؛ بنابراین تصمیمات سطوح عالی کشور چه در دوران آتش‌بس، چه در دوران مذاکرات و چه در دوران نبرد نظامی، همگی متکی بر مطالبات ملت ایران پیش رفته و خواهد رفت. به همین جهت است که پیش از آغاز مذاکرات پاکستان، رهبر انقلاب فرمودند «مسئلاً فریادهای شما در میادین، در نتیجه مذاکرات مؤثر است». این تأثیرگذاری در همه سطوح درگیری با دشمن وجود دارد، چراکه مردم رکن اساسی کشور هستند و به فرموده رهبری، «این حضور، یک رکن مهم از منزلتی است که اینک ایران مقتدر در آن استقرار یافته است». در نتیجه وضعیت نهایی مواجهه با دشمن در این دوران حساس تاریخی، به اراده عمومی ملت ایران بازمی‌گردد، اراده‌ای که در شعارهای خیابانی، بیشترین انعکاس را می‌یابد.

ملاک برای مطالبات خیابانی مفاد تصریح شده در

بیانیه شعام است.



شروط مطرح شده از طرف ایران در بیانیه رسمی شورای عالی امنیت ملی، مبنای شکل گیری مذاکرات اخیر بین ایران و آمریکا قرار گرفت و طبعاً این شروط محل بحث و نظر و بررسی خواهد بود. فریاد مردم در خیابان که پشتوانه حضور مقتدرانه دستگاه دیپلماسی در کشور است، باید بر این محورها متمرکز باشد. مطالبه تحقق این شروط و ایستادگی در مقابل زیاده خواهی های آمریکا، دشمن را به این نتیجه خواهد رساند که این شروط بیان شده از طرف ایران، پشتپانه میلیونی مردمی را به همراه دارد و اینگونه نیست که تصمیم عده ای خاص از افراد یا زائیده اغراض سیاسی برخی احزاب باشد. از این روی، خود را در مقابل یک ملت میبیند که حاضر است در راه تحقق این شروط، تا پای جان بااستد و مقاومت کند. همچنین این شروط عامل تمرکز مطالبات و مقابله با انحراف شعارهاست تا صدای واحد از جبهه خیابان بلند شود. طبعاً اختلاف نظرها و سلاقی

وجود دارد اما از آنجایی که تشخیص بدنه تصمیمگیر و کارشناس کشور این محورها را احصا و اعلام کرده، مردم نیز در نقش مکمل و در یک جبهه واحد، تمرکز بر مطالبه همین شروط را خواهند داشت. همچنین مطالبه این شروط از طرف مردم، نشان دهنده اتحاد و یکپارچگی بین مردم و حاکمیت است. دشمن که به خیال خام خود فکر می کرد با حذف مسئولان سطح بالای کشور و ایجاد خلاء قدرت، می تواند با فریب دادن مردم و میدان داری عده ای مزدور، آرزوی سوری شدن ایران را محقق کند، پس از تلاش های خود، امروز می بیند که نه تنها ساختار حاکمیت از بین نرفت، بلکه با حفظ قدرت تصمیم گیری و مدیریت صحنه، مردم را نیز به میدان فراخواند و با خود همراه کرد. صرف مطالبه شروط مطرح شده از طرف حاکمیت توسط مردم، این پیام را به دشمن منتقل خواهد کرد که ساختار جمهوری اسلامی با پشتوانه مردمی، پس از چهل روز جنگ جانانه در عرصه های مختلف، خم به ابرو نیآورده و بر اصول خود ایستاده است

در صورت عدم لحاظ واقعیت‌های میدان و مذاکره، خیابان دچار سرخوردگی خواهد شد.

سه‌گانه واضح میدان، مذاکره و خیابان اکنون تعیین‌کننده آینده ایران‌اند. این سه هم بر یکدیگر مؤثرند. در هریک از این‌ها ما توانمندی‌ها و نقصان‌هایی داریم. پیروزی‌های میدان روحیه خیابان و مردم را بالا می‌برد. حضور قوی مردم در خیابان پشت‌جبهه میدان را محکم نگاه می‌دارد و دشمن را از اقدامات تخریبی و به راه‌انداختن هسته‌های ترور و خنجرزدن از پشت ناکام می‌گذارد. مذاکره قرار است ثمره



خیابان و میدان را در نظام قواعد آتی و بین‌الملل تثبیت کند و میزان پیشرفت خیابان و میدان، قوت و اعتماد به نفس دیپلماسی را افزون می‌سازد. اما هریک از این سه محدودیت‌های خاص خویش را هم دارند، گرچه محدودیت خیابان به نظر می‌رسد از همه کمتر است. این نیروی خیابان که بر خود ایده جمهوری اسلامی یعنی مردم‌سالاری بنا شده است، می‌تواند میدان و مذاکره را تغذیه کند و در حین برخی خلأها آن دو را پشتیبانی کند. چنان‌که ثبت‌نام‌های جان‌فدا عمدتاً با هدف تأمین نیروی انسانی میدان انجام می‌شد. اما حتی این میزان پشتیبانی به خاطر ذات اقتضائات و واقعیات میدان و مذاکره، نمی‌تواند به‌طور کلی و مطلق نقصان‌ها را جبران کند. به‌عنوان مثال وضع میدان ما در جنگ دوازده‌روزه از حیث پدافند، خیلی ضعیف‌تر از وضع پدافند ما در جنگ جاری بود. پذیرش توقف آتش یکی از دلایلش همین بود. درباره مذاکره هم باید توجه داشت که هر مذاکره‌ای دست‌کم در شرایط فعلی حاوی نوعی بده-بستان است. در شرایط کنونی که بنا بر نگاه اکثریت، ما برنده جنگ هستیم باز از آن حیث که طرف درگیری، یک ابرقدرت جهانی است، برخی تعاملات در فرایند مذاکره گریزناپذیر است. عدم توجه به چنین محدودیت‌هایی باعث خواهد شد که سقف مطالبات در سه عرصه نامتوازن شده و نوعی سرخوردگی را در خیابان پدید آورد. راه‌حل هم‌رسانی فعال از حیث اهداف قابل حصول جنگ و اعتماد متقابل به دارایی‌های در هر سه عرصه است. عدم توجه به این امر در اصل ضربه به بزرگ‌ترین دارایی کشور یعنی میان‌داری مردم است.

مطالبه حداقلی نمی تواند مشت مذاکره کنندگان

راپر کند.



چارچوب و مبنای مذاکرات ایران و آمریکا نه بر اساس طرح های پیشنهادی دشمن بلکه مطابق طرح ده ماده ای شعام مقرر شده است و با آغاز دوران آتش بس، میدان نبرد، موقتاً و به طور نسبی از درگیری نظامی به تقابل دیپلماتیک تبدیل شده است. این تقابل دیپلماتیک برای آنکه بتواند حداکثر موفقیت را در کسب حقوق حقه ایرانیان به دست آورد، نیازمند مطالبه حداکثری ملت ایران است.

بدین معنا که آن شعار و صدایی که از خیابان شنیده می شود، همه ۱۰ ماده مطرح شده در طرح شعام را طلب کند و حاضر نباشد به هیچ قیمتی، از موردی از آن موارد کوتاه بیاید یا انعطافی هیجانی به خرج دهد.

این اصرار و صلابت ملی بر روی تحقق و اجرایی شدن ۱۰ ماده شعام، یک پالس مؤثر مقاومت ملی را به مذاکره کنندگان ایرانی منتقل می کند که سبب قوت قلب و اطمینان خاطر آنها می شود تا بدین سبب بتوانند حداکثر امتیاز را از دشمن بگیرند. همچنین این صلابت ملی ایرانیان در مطالبه حداکثری حقوق خود، موجب می شود تا مذاکره کنندگان آمریکایی، با واقعیت جامعه ایران بیش از پیش آشنا شوند و در نتیجه با احتیاط بیشتری جلو آمده و زیاده خواهی های خود را کنار بگذارند و خیال واهی به سرشان نزنند که می توانند از موضعی استعمارگر وارد شده و خواسته های بی جا مطرح کنند.

مطالبه حداکثری ملت ایران، پاسخی محکم در برابر انواع تطمیع ها و تهدیدهای آمریکایی در مذاکرات است، زیرا دست مذاکره کنندگان ایران را باز می گذارد که با اطمینان خاطر، تهدیدهای دشمنان را با تهدیدهای مضاعف پاسخ داده و تطمیع های دشمن برای دورزدن ۱۰ ماده پیشنهادی ایران را نپذیرند. در نتیجه کم و کیف انعطاف مذاکرات، صرفاً باید به تشخیص مذاکره کنندگان ایرانی واگذار شود و از حیث مطالبه ملی، آحاد ملت ایران باید یکصدا بر تحقق تمام ۱۰ ماده به صورت تام و تمام تأکید بورزند.

مقایسه هیئت مذاکره کنندة فعلی با تجربه برجام مطابق با واقعیت های صحنه نیست.

تجارب تلخ مذاکرات پیشین با نظام سلطه باعث شده، ازجمله برجام، به وضعیت کنونی تسری داده شود و منجر به قضاوت های ناروا شود؛ گرچه اصل نگرانی و ضرورت دقت درباره مذاکره امری مبارک است. ازجمله این تعمیم ها تلقی مذاکره کنندگان فعلی مثالی دیگر از هیئت مذاکره کننده برجامی است و حال آنکه به دلایل زیر این مقایسه ناروا است:



- الف- برجام، مذاکره را تنها راه حل مشکلات می دانست و بنیاد اعتقادی آن ضرورت الحاق به نظام سلطه و دست برداشتن از ستیز با روند اجتناب ناپذیر جهانی شدن بود.
 - ب- برجام بر مبنای عدم امکان مواجهه با نظام سلطه استوار شده بود.
 - ج- برجام، ایران را در موضع محکوم می دید و می خواست حسن ظن و نگاه مثبت نظام سلطه را بعد از دوران بی اعتمادی جلب کند؛ مهم اثبات خود به نظام سلطه بود و اینکه ما نمی خواهیم از چارچوب نظم مستقر فراتر برویم.
 - د- در برجام اعتماد به طرف مقابل جدی بود و حتی قول و قرارهای لفظی یا نسبیہ جدی گرفته شد.
 - ه- برجام بر سرمایه میدانی خاصی بنا نشده بود؛ بلکه دارایی های ایران را به عنوان سرمایه اطمینان بخش به طرف مقابل عرضه می کرد.
 - و- در برجام ما تمام قدرت های بزرگ و میانی جهانی را در یک اجماع هماهنگ مقابل خود قرار داده بودیم و با همه آن ها می خواستیم یک تعامل یک جا منعقد کنیم.
 - ز- مذاکره کنندگان برجامی از یک طیف خاص سیاسی بودند و ایده یک دولت را پیش می بردند.
- اما در مذاکرات کنونی، مذاکره کنندگان سرمایه خویش را از اصل مذاکره و ضرورت اعتماد به نظام سلطه یا پیوستن بدان نگرفته اند؛ مذاکره کنندگان متکی بر پیروزی های میدان و حتی ایجاد معادلاتی جدید (نظام حقوقی جدید تنگه هرمز) که اکنون به صورت عینی در دست ایران است وارد مذاکره شدند. در مذاکره، انفعال به معنای گره زدن آینده کشور و دیدن همه چیز در آینه مذاکره وجود ندارد و مذاکره کنندگان نه متعلق به یک طیف سیاسی خاص بلکه برایند از حاکمیت در ایران اند و هیچ اصراری بر ضرورت انعقاد تفاهم به هر قیمتی ندارند.

شواهد متعدد نشان دهنده هماهنگی بین میدان

و هیئت مذاکره کننده است.

در میانه بحرانی ترین برهه تنش های منطقه ای، جایی که کوچک ترین ناهماهنگی می تواند به خطایی محاسباتی از سوی دشمن منجر شود، ساختار تصمیم سازی ایران تصویری متمایز از گذشته در زمینه انسجام و وحدت رویه را به نمایش گذاشته است. برخلاف تجربه مذاکرات طولانی برجامی که گاه سایه اختلاف نظر میان ارکان حاکمیتی بر سر میز مذاکره سنگینی می کرد و صدای واحد ایران را مخدوش می ساخت، این دور از گفتگوها حول محور آتش بس، صحنه ای از هم نوایی میان مواضع نیروهای میدانی و دیپلمات های ارشد است. آنچه در سابقه تاریخی به عنوان فاصله میان اراده میدانی و ادبیات دیپلماتیک روایت می شد، مشاهده نشده و در عمل یک هم افزایی وحدت محور را شاهد هستیم. این هماهنگی را می توان در تاروپود اظهارات رسمی و غیررسمی مقامات مختلف رصد کرد. فرماندهان ارشد نظامی همچون سید مجید موسوی، فرمانده هوافضا، با توییت هایی دقیق و راهبردی که وضعیت میدان را ترسیم می کنند و در همان لحظه، محمدباقر قالیباف در قامت رئیس هیئت مذاکره کننده با بیاناتی همگن و هم راستا، مسیر گفتگو را تعیین می کند که طنین آن را می توان در رسانه ها دنبال کرد. این انطباق گفتمانی میان کسانی که انگشت بر ماشه دارند و آنان که قلم بر کاغذ سند آتش بس می گذارند، تصادفی نیست.

نمونه بارزتر این وحدت رویه را باید در میان خود اعضای هیئت مذاکره کننده جستجو کرد. مهدی محمدی، عضو کلیدی تیم مذاکره کننده، در توییت ها و فایل های صوتی تحلیلی خود، صراحتاً از همسویی میدان و دیپلماسی سخن گفته و نسبت به آن اطمینان می دهد. هم زمان، موضع گیری های دکتر سید محمود نبویان، دیگر عضو شاخص تیم مذاکره کننده، با بهره گیری از ادبیات مستدل، تصریح می کند که هیچ موردی از موارد توافق احتمالی خارج از چارچوب محاسبات کلان حاکمیتی و توان نظامی میدان انجام نخواهد شد. این هم جهتی از تیم مذاکره کننده تا قلب قرارگاه های نظامی و عناصر داخلی حاکمیت، نشان دهنده یک معماری واحد در سیاست خارجی و دفاعی کشور است. به روشنی پیداست که این دور از مذاکرات آتش بس، با دوران مذاکرات برجامی حسن روحانی تفاوتی ماهوی دارد. در آن برهه، میان قدرت موشکی و صنعت هسته ای از یک سو و روح برجام از سوی دیگر، تقابل برقرار می شد. اما امروز، هماهنگی میان فرماندهان عرصه نظامی و نیروهای مسلح با تیم دیپلماسی و هم صدایی چهره های مختلف درگیر مسئله پیام روشنی به طرف آمریکایی مخابره می کند که تصمیم گیری در ایران ۲۰۲۶ یک کلاف سردرگم نیست؛ بلکه نظامی یکپارچه است که در آن، میدان و دیپلماسی دو لبه یک قیچی واحد برای قطع دست تجاوز و تأمین منافع ملی هستند.

طرح بی حساب مطالبات زیرساخت هرگونه روایت

پیروزی را از بین خواهد برد.

مذاکرات آتش بس میان ایران و آمریکا وارد مرحله ای حساس و سرنوشت ساز شده است. با توقف درگیری ها در بازه دو هفته ای برای گفتگوها و تبادل پیام، جامعه ایرانی در معرض یک تصویرپردازی بزرگ شناختی و رسانه ای قرار دارد. در این برهه، آنچه می تواند شیرین کامی دستاوردهای احتمالی را ناپدید کند، پرواز بی ضابطه انتظارات است. فضای عمومی کشور، به ویژه در لایه های



رسانه ای و مجازی، این روزها آبستن تولید فهرست های بلندبالایی از خواسته ها است؛ مطالباتی که شاید در یک جهان آرمانی زیبا به نظر برسند اما در قاموس معادلات واقعی قدرت و حقوق بین الملل، دست نیافتنی یا خارج از دستور کار این دور مشخص از مذاکرات هستند.

خطر اصلی در کمین این فرایند، شکل گیری شکافی عمیق و پرتشدنی میان آنچه بر روی کاغذ توافق نقش می بندد و آنچه در اذهان عمومی به عنوان پیروزی ترسیم شده است، می باشد. منطقاً اگر سقف مطالبات پیش از نهایی شدن یک توافق، بی محابا و بدون پشتوانه محاسباتی بالا برده شود، پس از اعلام نتایج، موجی از سرخوردگی و یأس تمام فضا را فرا خواهد گرفت. در چنین شرایطی، دستاوردهای عینی و ملموس همگی زیر آوار همان مطالبات محقق نشده ای مدفون می شوند که از ابتدا قرار بر تأمین آنها در این مرحله نبوده است. وقتی شکاف میان انتظار و واقعیت به قدری بزرگ شود که موفقیت های حقیقی در آن ناپیدا گردند، عملاً امکان هرگونه روایت پیروزی در قامت واقعه ای ملی از ماچرا سلب خواهد شد.

طبیعتاً در غیاب دیده شدن دستاوردها، روایت پیروزی نیز رنگ می بازد. روایت پیروزی پدیده ای نیست که خودبه خود و بدون بستر افکار عمومی مساعد متولد شود؛ این روایت به چشمانی نیاز دارد که برای دیدن نقاط قوت هدایت شده باشند، نه چشمانی که صرفاً در جستجوی کاستی های حداکثری می گردند. اگر حلقه های نخبگانی و رسانه ای کشور در این دو هفته، به جای تبیین حدود و ثغور ممکنات، به دامن زدن به مطالبات بی حساب مشغول شوند، در پایان این مسیر با انبوهی از دستاوردهای نادیده مواجه خواهیم بود که زیر خروارها انتظار محقق نشده دفن شده اند. آنگاه دشمن فرصت می یابد تا توافقی را که حاصل اقتدار میدانی و دیپلماسی هوشمندانه است، به مثابه عقب نشینی روایت کند. مدیریت انتظارات در این مقطع، یک الزام راهبردی برای حراست از اصل پیروزی است.

القای بدبینی موجب دلسردی مردم و خالوت شدن تدریجی خیابان خواهد شد.

حضور حماسی مردم از ابتدای شروع جنگ آمریکا علیه ایران، یک بخش اساسی از میدان مبارزه و موازنه قدرت به نفع ایران بود. با گذشت بیش از چهل روز از جنگ و ورود به میدان دیپلماسی، به تعبیر رهبر انقلاب، وظیفه حضور مردم سنگین تر شده است.

فریادهای مطالبه کننده مردم در میدان می تواند بر محاسبات دشمن تاثیر گذاشته و از طرفی دست تیم مذاکره کننده را پر کند. یکی از اصلی ترین دلایل حضور پرشور مردم در میدان، احساس اثرگذاری و کنشگری فعال آنها است که خود را مکمل میدان و خیابان را بخشی از جبهه جنگ می دانند. تاییدات مکرر حضور مردم از طرف فرماندهان جنگ و همچنین رهبر معظم انقلاب، این مهم را در ذهن مردم ایجاد کرده است که حضور آنها موثر و بلکه لازم است. یکی از مسائل اساسی و لطمه زننده به این حضور حماسی مردم، القای بدبینی و ایجاد شبهه نسبت به مسئولان امر و طرح ها و برنامه های در حال اجراست. این بدبینی و به تبع آن بی اعتمادی میتواند موجبات دلسردی و ناامیدی مردم را فراهم سازد. مردم اگر احساس کنند در مناسبات تاثیری ندارند یا صدای آنها شنیده نمی شود، انگیزه خود را برای حضور در خیابان و اجتماعات از دست میدهند. اجتماعات و حضور مردم بسیار حائز اهمیت و موثر در مناسبات مختلف است و کسی نباید نسبت به این امر تشکیک کند. القانات مایوس کننده که غالباً بر پایه نگاه بدبینانه به مسئولان شکل می گیرد، مانند ویروسی اجتماعی، پایه های اعتماد و استقامت مردم را می خورد و در طول زمان با ایجاد دلسردی و حتی سرخوردگی، مردم را به انزوا می کشاند و از میدان جدا می کند. امام شهید ما همواره به اعتماد به مسئولان امر و نگاه خوشبینانه تاکید داشتند که البته منافاتی با مطالبه گری و نقد مسئولان ندارد و ایشان بارها چهارچوب نقد و مطالبه گری را تبیین فرموده بودند. اما در شرایط جنگی و اضطرار، ممکن است بیان برخی مطالب از سمت مسئولان امر، اثرات منفی بر مسیر مبارزه با دشمن داشته باشد یا موجبات سوء استفاده او را فراهم آورد، از این روی اهمیت بحث اعتماد به مسئولان کشور در حوزه های مختلف همچون سیاسی و نظامی، در چنین فضایی دوچندان است و نباید دچار خدشه شود

شرایط اخیر، فرصت بسیار مناسبی برای نیادینه کردن در رشد مطالبه گری در جامعه است.

جامعه ایران طی دهه های گذشته، علی رغم ظرفیت های عمیق اجتماعی، کمتر توانسته است مطالبه گری عمومی را به یک فرهنگ پایدار تبدیل کند. این ناکامی ریشه در ترکیب پیچیده ای از عوامل تاریخی، فرهنگی و نهادی دارد. گسست در تجربه های مشارکت جمعی، ضعف سازوکارهای میانجی گر مورد اعتماد و برآمده از فرهنگ بومی، و نوعی بی اعتمادی ساختاری که مانع تبدیل خواسته های فردی به اراده جمعی و ارائه درست آن شده است. به همین دلیل، جامعه اغلب تنها در لحظات بحران به صحنه می آید و سپس دوباره به وضعیت انفعال بازمی گردد.

اما شرایط اخیر - به ویژه فضای آتش بس، حساسیت های مرتبط با میدان، و روند مذاکرات، طول مدت حضور، جنگ خارجی و تهدید داخلی - یک نقطه عطف کم سابقه ایجاد کرده است؛ لحظه ای که می تواند به آغاز نیادینه سازی مطالبه گری عمومی یا رسیدن به یک الگوی مؤثر و رفع نگاه های تهدید محور تبدیل شود. چرایی اهمیت این مقطع در آن است که موضوع آن منافع عمومی ملموس و مشترک و برآمده از تجربیات گذشته است؛ مسئله ای که شهروندان، نخبگان و حتی بازیگران نهادی را در یک افق مشترک قرار داده است.

چگونگی شکل گیری این مطالبه گری عمومی، به تنظیم درست در نسبت میان خیابان، میدان و دیپلماسی گره خورده است.

خیابان، به عنوان عرصه حضور جمعی، توان نمایندگی خواست عمومی را دارد؛ اما زمانی مؤثر است که از هیجان عبور کرده و پیام روشن، منسجم و قابل ترجمه به زبان سیاست گذاری ارائه دهد. میدان، با منطق امنیتی و هزینه های انسانی اش، خود نیازمند حمایت گری است؛ یعنی جامعه هزینه ها و پیامدهای حضور در میدان را برای نیروهای نظامی و امنیتی مقبول و موجه کند.

دیپلماسی نیز زمانی کارآمدتر می شود که بدان متصل است؛ مطالبه گری عمومی می تواند مرزهای چانه زنی دیپلماتیک را تقویت کند و قدرت اجتماعی را به پشتوانه ای برای مذاکرات تبدیل سازد. اما تبدیل این انرژی اجتماعی به فرهنگ پایدار مستلزم چند اقدام است: تداوم حضور مدنی (نه لزوماً خیابانی) در قالب شبکه های سازمان یافته، تولید گفتمان مطالبه محور توسط نخبگان و رسانه ها، و ایجاد مسیرهای مشخص برای انتقال خواست های عمومی به تصمیم گیرندگان.

نسبت میان خیابان، میدان و دیپلماسی می تواند الگوی جدیدی از مشارکت اجتماعی در فهم و عمل مطالبه گری بسازد که در آن یک مطالبه گری عاقلانه و درعین حال پرشور ممکن می شود. فرصت امروز، اگر درست مدیریت شود، می تواند آغاز دوره ای باشد که در آن مطالبه گری عمومی از یک کنش مناسبتی به یک فرهنگ ریشه دار مدنی تبدیل شود.

نحوه مطالبه نباید به سمت شخصی سازی برود.



در بسیاری از جوامع، یکی از چالش های اساسی در کنش های جمعی و بیان مطالبات اجتماعی، لغزش از مطالبه گری اصولی به شخصی سازی و منازعات جناحی است. هنگامی که مطالبات عمومی به جای تمرکز بر قواعد، سیاست ها و شاخص های عملکردی، به تقابل با افراد یا گروه های خاص تقلیل پیدا می کند، کارکرد اصلاحی مطالبه گری تضعیف شده و زمینه برای قطبی سازی اجتماعی فراهم می شود.

مطالبه گری مؤثر زمانی شکل می گیرد که سه ویژگی کلیدی داشته باشد: عمومیت، قاعده محوری و فراگروهی بودن. عمومیت به این معناست که مطالبه نه برای منافع یک گروه خاص، بلکه در چارچوب منافع عمومی تعریف شود. قاعده محوری نیز مستلزم آن است که نقدها و درخواست ها بر اساس اصول، استانداردها و شاخص های قابل سنجش مطرح شوند. فراگروهی بودن به معنای پرهیز از تبدیل مطالبات به رقابت های حزبی یا هویتی است؛ زیرا چنین روندی به سرعت سرمایه اجتماعی را فرسایش می دهد.

تجربه های مختلف نشان می دهد که شخصی سازی مطالبات چند پیامد منفی دارد. نخست، تمرکز از اصلاح ساختارها به منازعات فردی منتقل می شود. دوم، فضای گفت و گوی عمومی به سمت بی اعتمادی و تخریب متقابل حرکت می کند. سوم، امکان شکل گیری اجماع ملی حول مسائل مهم کاهش می یابد. در چنین شرایطی، حتی مطالبات مشروع نیز ممکن است در هیاهوی رقابت های سیاسی به حاشیه رانده شوند.

در مطالبه گری اصول محور، کنشگران اجتماعی تلاش می کنند مطالبات خود را در قالب شاخص های روشن مانند شفافیت، کارآمدی، پاسخگویی و مصالح ملی و عمومی صورت بندی کنند. چنین چارچوبی امکان گفت و گوی عقلانی تر میان جامعه و نهادهای تصمیم گیر را فراهم کرده و از تبدیل مطالبه گری به میدان منازعه های شخصی جلوگیری می کند.

پایداری سرمایه اجتماعی در هر جامعه ای تا حد زیادی وابسته به این است که کنش جمعی تا چه اندازه بر اصول مشترک و منافع ملی متمرکز بماند. هرچه مطالبات عمومی بیشتر در قالب قواعد و شاخص های مشترک بیان شوند، احتمال حفظ همبستگی اجتماعی و دستیابی به اصلاحات پایدار افزایش خواهد یافت.

گفتگوی دائمی هیئت مذاکره کننده با مردم موجب تنظیم هوشمندانه مطالبات خواهد شد.

در شرایط بحرانی، به ویژه در مقاطع مذاکرات آتش بس، رابطه ای معنادار میان کمیت و کیفیت مطالبات عمومی مردم در خیابان و رفتار نمایندگان ملت در میز مذاکره شکل می گیرد. خیابان صرفاً عرصه اعتراض نیست، بلکه فضای بازتاب ادراک عمومی از روند مذاکرات و سنجش میزان اعتماد اجتماعی به تصمیم گیران



است. از این منظر، افکار عمومی می تواند به پشتوانه ای برای دیپلماسی یا به عاملی محدود کننده برای آن تبدیل شود.

تحلیل و درک جامعه از فرایند مذاکرات، به طور مستقیم در شکل گیری مطالبات ملی اثرگذار است. هر اندازه تصویر ارائه شده از مذاکرات شفاف تر، منسجم تر و قابل فهم تر باشد، مطالبات عمومی نیز واقع بینانه تر و همسو با منافع ملی تنظیم می شود. در مقابل، سکوت یا ابهام هیئت مذاکره کننده در ارتباط با مردم، خلأ شناختی ایجاد می کند که به سرعت توسط منابع غیررسمی، رسانه های بیرونی یا روایت های جهت دار پر می شود.

در چنین شرایطی، جامعه ممکن است ناخواسته وارد یک جنگ رسانه ای و شناختی شود؛ جنگی که در آن ادراک ها جای واقعیت را می گیرند و مطالبات عمومی به مسیری نادرست یا پرهزینه سوق داده می شود. پیامد این وضعیت، افزایش فشارهای اجتماعی بر تیم مذاکره کننده و تضعیف قدرت چانه زنی ملی در عرصه بین المللی است.

از این رو، گفت و گوی مستمر، هدفمند و مسئولانه هیئت مذاکره کننده با مردم، ضرورتی راهبردی است. ارائه اطلاعات دقیق، مرحله بندی شده و در چارچوب ملاحظات امنیتی، به تنظیم هوشمندانه مطالبات کمک می کند و انتظارات عمومی را با واقعیت های میدانی هم تراز می سازد. در این چارچوب است که خیابان و دیپلماسی در نقش پشتیبان یکدیگر عمل می کنند.

هم افزایی میان آگاهی عمومی و کنش دیپلماتیک، سرمایه ای نرم برای کشور ایجاد می کند که می تواند مسیر مذاکرات را هموارتر کرده و هزینه های اجتماعی و سیاسی بحران را کاهش دهد.

تنظیم و میزان کردن بین خیابان و دیپلماسی یک

میز دوطرفه است.



رابطه میان کنش اجتماعی خیابانی و دیپلماسی رسمی یکی از پیچیده‌ترین سطوح تعامل میان جامعه و ساختار سیاسی تلقی می‌شود. اغلب تحلیل‌ها یا بر تقدم دیپلماسی بر خیابان تأکید می‌کنند، یا خیابان را نیروی جهت‌دهنده اصلی می‌دانند. اما شواهد تجربی و نظری نشان می‌دهد که مدل یک‌سویه—چه از بالا به پایین و چه از پایین به بالا—

در شرایط سیال سیاست جهانی و تحولات اجتماعی، کارآمدی محدودی دارد. آنچه امروز اهمیت می‌یابد، طراحی یک رابطه تعامل‌پذیر و انعطاف‌پذیر میان این دو قلمرو است.

خیابان می‌تواند حامل سیگنال‌های مهمی درباره حساسیت‌های اجتماعی، اولویت‌های عمومی، و تصورات جمعی نسبت به مسائل داخلی و خارجی مطرح در مذاکرات باشد. نادیده گرفتن این پیام‌ها ممکن است فاصله میان جامعه و تصمیم‌گیری را افزایش دهد. با این حال، دیپلماسی نیز ماهیتی حرفه‌ای، مبتنی بر اطلاعات نامتقارن، محدودیت‌های ساختاری و ضرورت‌های تاکتیکی دارد؛ بنابراین نمی‌تواند صرفاً بازتاب مستقیم مطالبات خیابانی باشد.

بر این اساس الگوی مطلوب، یک تنظیم‌گری دوسویه است:

از یک سو، سیاست خارجی باید ظرفیت شنیدن و تحلیل پیام‌های اجتماعی را داشته باشد، بدون آنکه دچار شتاب‌زدگی یا واکنش‌گرایی شود.

از سوی دیگر، کنش اجتماعی باید نسبت به محدودیت‌های ساختاری دیپلماسی، منطق مذاکره، و پیچیدگی فضای بین‌الملل آگاه باشد، تا مطالبات در چارچوبی امکان‌پذیر و قابل ترجمه به سیاست رسمی بیان شوند.

پیاده‌سازی چنین الگویی نیازمند سازوکارهای ارتباطی نهادمند، شفافیت‌گزینی، تقویت اعتماد عمومی، و بهره‌گیری از ظرفیت‌های میانجی‌گری نخبگان و رسانه‌هاست. این فرایند، نشان‌دهنده ضرورت هماهنگی پویا، تدریجی و موقعیت‌مند میان دو حوزه است تا بتواند در نهایت به افزایش کارآمدی حاکمیت، انسجام اجتماعی و موفقیت سیاست خارجی منجر شود.

نظرات رهبر معظم انقلاب، فصل الخطاب تمامی تفاوت‌ها میان مطالبات مختلف جامعه است.

در شرایط بحرانی، به‌ویژه هنگام جنگ و تجاوز دشمن خارجی، جامعه به‌صورت طبیعی با طیفی از دیدگاه‌ها و مطالبات مواجه می‌شود. برخی خواهان تداوم مقاومت تا دستیابی به اهداف کامل هستند؛ برخی دیگر بر مذاکره مقتدرانه و مدیریت تنش تأکید می‌کنند؛ گروهی بر ضرورت حفظ دستاوردهای میدانی پافشاری دارند و برخی نیز دغدغه‌های اقتصادی و اجتماعی را مطرح می‌کنند. این تنوع دیدگاه‌ها نشانه پویایی اجتماعی است، اما در دوره‌های بسیار حساس مثل همین زمان می‌تواند زمینه‌ساز پراکندگی و چندصدایی مخرب شود. و در این هنگام که دشمن در کمین تخریب انسجام بوجود آمده در آحاد ملت است حفظ وحدت و اجتماع حول یک نقطه



خواست مردم، ادامه دفاع موثر
و پیشیمان‌کننده است
از نقاط اختلاف صرف نظر کنید
تا بر وحدت خدشه وارد نشود

www.rahbari.ir

و نظر نهایی رهبری ضروری است.

در چنین وضعیتی، وجود ولایت فقیه و رهبری معظم انقلاب برای تبدیل این صداهای متنوع به یک مسیر مشخص، اهمیت حیاتی پیدا می‌کند. رهبری در واقع نقش «فصل الخطاب» را ایفا می‌کند؛ یعنی چارچوبی که اختلاف برداشت‌ها، تفاوت اولویت‌ها و تنوع مطالبات را در یک مسیر هماهنگ و قابل اجرا جمع‌بندی می‌نماید.

پذیرش این نقش، به‌معنای آن است که جامعه در لحظات حساس، تصمیم‌های نهایی رهبری را مبنای عمل قرار دهد تا از چندصدایی، سردرگمی و ایجاد شکاف در آزاده ملی جلوگیری شود.

در نهایت، پیروزی و عبور موفق از بحران تنها زمانی ممکن است که انرژی اجتماعی در یک مسیر واحد هدایت شود؛ و این هدایت بدون وجود فصل الخطاب رهبری قابل تحقق نیست.

ارجاع مسائل کلان و حساس به رهبری، پادزهر

شایعات دشمن و رمز پیروزی امت اسلامی است.

خداوند متعال در آیه ۵۹ سوره نساء می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ». این آیه شریفه، پیرامون یکی از مهم‌ترین مسائل بنیادین اسلام، یعنی مسئله جایگاه رهبری بحث می‌کند. قرآن با این دستور، مراجع واقعی مسلمانان را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می‌سازد تا در هنگامه پیچیدگی‌ها، جامعه دچار سردرگمی و تفرقه داخلی نشود.

این ضرورت ارجاع امور به رهبری، در مسائل حساس به‌ویژه موضوعات حیاتی امنیتی و نظامی، اهمیتی سرنوشت‌ساز می‌یابد. قرآن کریم در آیه ۸۳ سوره نساء، رفتار مخرب افراد ضعیف‌الایمان و منافقان را نقد کرده و می‌فرماید: «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يُسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ...». عده‌ای هنگام دریافت اخباری از پیروزی یا شکست مسلمانان، بدون تحقیق آن را در همه جا پخش می‌کنند؛ اخباری که غالباً بی‌اساس بوده و توسط دشمنان با اهداف خاصی جعل شده‌اند تا اشاعه آن به زیان مسلمانان تمام گردد.

مؤمنان بصیر و وظیفه دارند این‌گونه اخبار حساس را پیش از هر کس با پیشوایان و اولوالامر در میان بگذارند تا از اطلاعات وسیع و فکر عمیق آنها استفاده کنند. تنها آن‌ها هستند که می‌توانند «حقایق» را از «شایعات بی‌اساس» تشخیص دهند و مانع از آن شوند که مسلمانان، گرفتار عواقب غرور پیروزی‌های خیالی یا تضعیف روحیه به خاطر شایعات دروغین شکست گردند.

عدم توجه به این دستورات الهی، باعث القای بدبینی، موجب دلسردی و در نهایت خلوت شدن تدریجی حضور مردم در میدان دفاع از حق خواهد شد. در حالی‌که با رعایت این انضباط راهبردی، هم شاهد استمرار و تقویت حضور حماسی مردم خواهیم بود و هم مطالبه خیابانی مردم تعیین‌کننده نهایی وضعیت می‌شود؛ چراکه در پرتو هدایت اولوالامر، به قول رهبر شهید: «مردم کار را تمام خواهند کرد».